

یک قرن، دو جهان، سه جنبش

رضا جاسکی

در ابتکار جالب «درس‌های یک قرن» در سایت «نقد اقتصاد سیاسی» بسیاری از پژوهشگران و کنشگران چپ تلاش نمودند تا بر گوشه‌هایی از تاریخ زندگی چپ در یک قرن گذشته ایران پرتوی نوری اندازند. تلاشی ارزشمند و بیاد ماندنی. نوشته حاضر متأثر از این مباحث سعی می‌کند بر گوشه خاصی از زندگی چپ نظر افکند.

در طول کمی بیش از یک قرن گذشته کشور ما شاهد سه جنبش بزرگ مردمی یعنی انقلاب مشروطیت، جنبش ملی شدن نفت و انقلاب بهمن بوده است. در هر کدام از این جنبش‌ها، چپگرایان نقش ویژه‌ای داشتند و سعی نمودند تا در صف مقدم مبارزه باشند، هر چند به خاطر مشارکت فعال خود نیز بهای گزافی پرداختند. کافیسست که این گفته یکی از مخالفین چپ نقل شود. «از دانشجویان... درخواست می‌کنم که به سرنوشت جریان چپ مارکسیستی در سده اخیر ایران نیک بیاندیشند. به واقع مارکسیست‌ها با جذب دانشجویان مستعد در تمام صحنه‌های مبارزه در حدود صد سال گذشته حضور فعال داشته‌اند و قربانی داده‌اند، اما هنگام پیروزی و تقسیم قدرت نخستین قربانی بوده‌اند!» (به نقل از اخبار روز، ۱۳۹۸) البته او تا اینجا فقط یک فاکت تاریخی را تکرار می‌کند که برخی از مخالفین چپ، گاه به آن اذعان می‌کنند. اما همه مخالفان در یک نکته اشتراک دارند، «چپ به سزای اعمال خود رسیده است» و این «سرنوشت محتوم» آن است. مثلاً زیدآبادی پس از نقل فاکت بالا چنین نتیجه می‌گیرد. «چپ‌ها این سرنوشت را عمدتاً به بی‌رحمی و بدسگالی نیروهای مخالف خود نسبت می‌دهند، اما واقعیت این است که در مارکسیسم ایرانی عناصری وجود دارد که این سرنوشت را برای آنان محتوم می‌کند!» (همانجا) با این حال باید به خاطر آورد که بخشی از چپ ایرانی از طرفداران پرو پاقرص زیدآبادی و نوشته‌های او، از جمله نوشته بالا، هستند. و این البته ربطی به سندروم استکهلم ندارد.

فرقه اجتماعيون عاميون اولین حزب چپ ایران نقش مهمی در حوادث مشروطیت بازی نمود، در سازماندهی کارگران و زحمتکشان، در مقاومت انقلابيون تبريز در مقابل ارتجاع و سرنوشتی محمد علی

شاه فعالانه شرکت کرد. اولین حزب سیاسی ایرانی بود که هدف‌های سیاسی و اقتصادی خود را در یک برنامه حزبی به دقت توضیح داد. دارای تشکیلات مخفی و علنی بر اساس یک اساسنامه مدون بود و تأثیری بسیار فراتر از تعداد اعضا و هواداران خود بر تحولات سیاسی دوران مشروطه گذاشت. با این حال رهبران این حزب بسیار متأثر از ایده‌های سیاسی بودند که در همسایه بزرگ ایران با سرعت جا باز کرده بود. این که ایده‌های مدرن اروپایی از طریق نجبایی چون ملکم خان وارد ایران شده بود چندان عجیب نبود اما حاملین ایده‌های سوسیالیستی قبل از هر چیز روشنفکران جدیدی بودند که لزوماً از طبقات پایین جامعه نبودند ولی پیوند نزدیکی با زحمتکشان برقرار کرده بودند. این روشنفکران که برخی از آنان برای حفظ جان، کار، تحصیل و غیره مجبور به مهاجرت شده بودند از شرایط زندگی و افکار مرسوم در جامعه جدید خود تأثیرات فراوانی گرفتند. از آنجا که این روشنفکران مهاجر در حوادث سیاسی کشور تأثیرات مهمی باقی گذاشته و احتمالاً خواهند گذاشت بررسی پایه‌های طبقاتی مهاجرین، شرایط عینی و ذهنی محل جدید زندگی آنان، میزان مشارکت عملی در حوادث سیاسی-اقتصادی، سطح پیوند آنان با ایران، میزان تأثیر افکار آنان بر افکار عمومی داخل... اهمیت دارد. تأثیر روزنامه‌هایی چون قانون ملکم خان در لندن، اختر چاپ استانبول و کاوه، ایرانشهر و نامه‌ی فرنگستان برلین بر روشنفکران ایرانی و سیر حوادث سیاسی ایران آنکارناپذیر است. اما در کنار این روشنفکران هزاران مهاجر دیگری وجود داشتند که متأثر از زندگی روزمره خود در خارج و مسافرت به ایران ایده‌های جدید را وارد جامعه ایران نمودند.

این نوشته تاملی است کوتاه در مورد چپ در طی یک قرن پیش، یک مقایسه تطبیقی بین آن چه بودیم و آنچه هستیم. با توجه به حجم نوشته و دانش کم این قلم به برخی از مسائل در این نوشته به صورت کوتاه اشاره می‌شود. مطالعه دقیق‌تر چنین اختلافات و شباهت‌هایی مسلماً کار یک پژوهشگر علاقمند آینده است. هدف این نوشته قبل از هر چیز طرح یک سلسله پرسش است تا پاسخ.

مهاجرت

قحطی یکی از مرگبارترین رویدادهای ایران در چند سده اخیر بوده است. یکی از قحطی‌های بزرگ در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی در دوران حکومت ناصرالدین شاه رخ داد. با توجه به وضعیت اقلیمی ایران و کمبود منابع آب و خشکسالی‌های متناوب در کشور، در کنار ساختار حکومتی ایران، قحطی معمولاً همراه با بیماری‌های واگیرداری چون وبا بود، که در نهایت موجب مرگ و میر فراوان می‌شد. آنچه که قحطی‌های قرن نوزدهم را از قحطی‌های پیشین جدا می‌کرد، هجوم بخش بزرگی از روستاییان به شهرهای اطراف بود. به همین دلیل جمعیت شهرهایی چون تهران از ۸۵ هزار نفر در سال ۱۸۶۷ به ۳۵۰ هزار نفر در سال ۱۹۱۳ رسید. شهرهای بزرگ دیگر چون تبریز، اصفهان، شیراز و کرمان نیز شاهد رشد فراوان جمعیت بودند. در همین دوران نیز بنا به گفته استفانی کرونین جمعیت فقیر شهری بیشتر حالتی تهدیدکننده را به خود

گرفت تا التماس‌کننده. شهرهای ایران قادر به جذب نیروی کار مهاجرین تازه‌وارد نبود و آنها در بخش پایینی جامعه در میان نیمه‌شاغلین و نیمه فقرا جای داده شدند. (کرونین، ۲۰۲۱، ۸۵)

امروز در میان بسیاری از روشنفکران این عقیده رایج است که طبقات پایین جامعه، بویژه در کشورهای ایران در مقابل تغییرات بزرگ جامعه به صورت منفعل برخورد می‌کنند و هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌دهند. در حالی که بیش از یک قرن پیش بخش قابل توجهی از این زحمتکشان هنگامی که با جامعه مدرن مواجه شدند مهاجرت را به عنوان یک استراتژی درازمدت در مقابل تحولات جدید برگزیدند. یکی از نتایج ترفیق اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی در هم شکستن تولید صنایع دستی بود. در کنار آن قحطی و کمبود مواد غذایی، بحران‌های اقتصادی و سیاسی و عدم وجود صنایع داخلی برای جذب مهاجرین جدیدی که به شهرهای کشور پناه آورده بودند، نگاه بسیاری از این مهاجرین را متوجه کشورهای همسایه بویژه همسایه شمالی نمود. در این زمان شهرهایی چون باکو به خاطر استخراج نفت به یکی از مراکز مهم صنعتی امپراتوری روسیه که نیاز مبرمی به نیروی کار داشت، بدل گشت. با گسترش کشتیرانی بین بندر انزلی و باکو امکان مسافرت ارزان و سریع بین دو کشور بوجود آمد و برای بیکاران ایرانی شرایط مناسبی را برای یافتن کار در روسیه ایجاد نمود. مهاجرت به یک استراتژی قابل دسترس برای امرار معاش و فرار از فقر و مرگ در اثر گرسنگی بدل شد.

ایران در زمان قاجار در روندهای اقتصادی، سیاسی و فناوری جهانی ادغام شده بود، توسعه صنایع حفاری امکان رشد صنایع نفتی را در همسایگی ایران فراهم کرده بود، در نتیجه مهاجرت به باکو یا تفلیس و دیگر شهرهای قفقاز به ویژه در مناطق شمال غربی ایران امر عجیبی نبود. حرکت مردم فقط موجب تغییر شرایط معیشتی مهاجرین نشد بلکه ایده‌های جدیدی را نیز با خود به همراه داشت. در کنار کارگران مهاجر قشر کوچکی از «روشنفکران ارگانیک» نیز وجود داشت که مهاجرین ایرانی را با سوسیال‌دمکرات‌های روسیه پیوند می‌داد.

در بین سال‌های ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۴ سالانه بین ۱۵ تا ۶۰ هزار پاسپورت فقط برای اهالی آذربایجان ایران صادر شده بود. بنا به نوشته ابراهیموف فقط از اردبیل سالانه بین ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر به شکل غیر قانونی به روسیه می‌رفتند. (ابراهیموف، ۱۳۶۰، ۲۴-۲۵). برخی جمعیت کل ایرانیان ساکن روسیه پیش از جنگ اول جهانی را حدود نیم میلیون نفر حدس می‌زنند. طبقه کارگر قفقاز در حدود ۱۰۰ هزار نفر می‌شد و نیمی از آن در باکو بسر می‌برد. در این میان سی هزار نفر از ساکنین باکو در صنعت نفت این شهر مشغول به کار بودند. روس‌ها و ارمنیان و پس از این دو ملیت، ایرانیان بیشترین مهاجرین باکو و کم در آمدترین آنها را تشکیل می‌دادند. کارگران ایرانی در قسمت‌های دیگر قفقاز نیز مشغول به کار بودند.

از آنجا که کارگران ایرانی در پایین‌ترین بخش جامعه قرار داشتند و رقابت سختی بین کارگران بیکار ایرانی با کسانی که دارای کار بودند وجود داشت، از این رو سازماندهی این کارگران با وجود شرایط اسفبار آنها کار ساده‌ای نبود. در باکو عملاً حقوق کارگران بر پایه ملیت و مذهب تعیین می‌شد. در کنار تقسیم‌بندی‌های طبقاتی، تقسیم‌بندی‌های ملی و مذهبی وجود داشت که کارگران را از هم جدا می‌کرد و بین بخش‌هایی از کارگران مسلمان و ارمنی انزجار زیادی وجود داشت. به خاطر این مسائل کار حزبی و اتحادیه‌ای در میان این کارگران به ویژه ایرانیان بسیار مشکل بود. با این حال با پشتکاری انقلابیون ابتدا سازمان همت در باکو ایجاد شد. اجتماعيون عاميون تأثير زيادي در حوادث انقلابي ايران داشتند و در نهايت حزب عدالت در بحبوحه انقلاب ۱۹۱۷ در باکو بوجود آمد. حزبی که در سال ۱۹۲۰ به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد.

اگر در ابتدای قرن گذشته جمعیت ایران را در حدود ۱۰ میلیون در نظر گرفته شود، در آن هنگام بین ۳-۵ درصد از جمعیت به روسیه مهاجرت کرده بودند. در همان زمان تعداد کمتری از ایرانیان به کشورهای مجاور عربی و ترکیه مهاجرت کردند. اکثر افراد گروه اخیر برای تجارت و کلا مسائل اقتصادی دست به مهاجرت زدند.

از زمان قاجار به بعد همیشه معدودی از دانشجویان ایرانی در خارج از کشور تحصیل کرده‌اند. در زمان رضا شاه اعزام دانشجو به خارج اهمیت بیشتری یافت. در طی سده گذشته این تعداد بتدریج افزایش یافت اما در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دچار یک جهش ناگهانی شد، به طوری که از ۲۷۰ هزار دانشجوی ایرانی در زمان انقلاب بهمن، در حدود صد هزار نفر از آنان در خارج تحصیل می‌کردند. در ابتدا مقصد بسیاری از دانشجویان ایرانی اروپا بود اما بتدریج تعداد بیشتری به ایالات متحده آمریکا مهاجرت نمودند. بین ۱۸۹۱ تا ۱۹۶۰ کمی بیش از ۵ هزار ایرانی به آمریکا مهاجرت کرد اما در دهه ۱۹۶۰ تعداد مهاجرین به دو برابر رسید. به جز دانشجویان و نخبگان سیاسی، تجار نیز به خیل کسانی پیوستند که اقامت در آمریکا را برگزیدند. اگر دانشجویان کنار گذاشته شوند بخش بزرگی از کسانی که در آمریکا اقامت گزیدند، اکثراً به دلایل اقتصادی تا سیاسی زندگی در آمریکا، به ویژه پس از «قانون مهاجرت به ایالات متحده» در سال ۱۹۶۵ را برگزیدند. (مدرسی، ۱۳۷۹) در دهه ۱۹۷۰ تعداد مسافران ایرانی که به ایالات متحده مسافرت کردند با سرعت افزایش یافت. بسیاری از این مسافران در گرماگرم انقلاب و یا پس از آن به آمریکا هجرت کردند.

در کشورهای بزرگ اروپایی انجمن‌های دانشجویی پس از جنگ دوم جهانی کم‌کم شکل گرفتند. در فرانسه

انجمن دانشجویان ایرانی در اوایل دهه ۱۹۵۰ ایجاد شد. فعالیت انجمن جنبه صنفی داشت و اکثر دانشجویان از هواداران حزب توده بودند اما بتدریج پس از به قدرت رسیدن مصدق هواداران جبهه ملی و سوسیالیست‌های نیروی سوم افزایش یافتند و به مقابله با طرفداران حزب توده پرداختند. از معروفترین این مخالفان می‌توان از علی اصغر حاج سید جوادی و محمد علی خنجی نام برد. از سوی دیگر بنا به گفته مولود خانلری که از مسئولین دانشجویان توده‌ای بود، در این زمان فریدون و امیر عباس هویدا در پاریس درس می‌خواندند و هر دو از طرفداران حزب توده بودند. (متین، ۱۳۷۸، ۶۹) اختلافات این دو گروه منجر به انشعاب در انجمن دانشجویان شد اما با کودتای ۲۸ مرداد فعالیت‌های دانشجویی بشدت کاهش پیدا کرد.

در همین دوران آلمان غربی به بزرگترین محل تجمع دانشجویان ایرانی در خارج از کشور تبدیل شد. در آوریل سال ۱۹۶۰ نمایندگان دانشجویان ایرانی در فرانسه، آلمان و بریتانیا در هایدلبرگ آلمان غربی ملاقات کردند و «کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در اروپا» را ایجاد کردند. در کنگره هایدلبرگ فقط ۱۲ یا ۱۳ نماینده از سه کشور مزبور شرکت داشتند. در بیانیه تشکیل کنفدراسیون از جمله اعلام شده بود که هدف کنفدراسیون پیوند دانشجویان داخل و خارج از کشور است و ساختار آن به شکل کنفدراتیو، از طریق سازماندهی نهادهای دانشجویی از پایین به بالا-محلی، ملی و بین‌المللی - و نه بالعکس است. یکی دیگر از نکات مهم بیانیه اول کنفدراسیون فرا رفتن از خواسته‌های صنفی و ایجاد موازنه بین خواسته‌های صنفی و سیاسی بود. (همانجا، صص ۸۵-۸۶). تا آن زمان اکثر اتحادیه‌های دانشجویی وظیفه خود را فقط صنفی قلمداد می‌کردند.

در دهه ۱۹۵۰ در ایالات متحده آمریکا که سازمان دانشجویان طرفدار دولت ایران بود اما بتدریج این محافظه‌کاری جای خود را به رادیکالیسم داد. این روند متأثر از حوادث ایران و نیز گرایش به چپ دانشگاه‌های آمریکا در آن زمان بود. شاهین فاطمی -برادرزاده حسین فاطمی، وزیر امور خارجه دکتور مصدق-به ریاست سازمان دانشجویان ایرانی رسید. از دیگر اعضای این سازمان صادق قطب‌زاده و ابراهیم یزدی، وزرای خارجه در جمهوری اسلامی، بودند. شاهین فاطمی نشریه ایران‌نامه، و صادق قطب‌زاده نشریه مانیفست را به عنوان ارگان انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در ایالات متحده آمریکا منتشر نمودند. در سال ۱۹۶۰ مخالفین سلطنت شاه در هیئت رهبری دست بالا را داشتند. این موضوع باعث شد که حمایت‌های مالی و سیاسی دولت ایران و بنیادهای طرفدار آن به سازمان دانشجویان ایرانی قطع شد.

در همان زمان، جبهه ملی دوم در ایران خود را بازسازی نمود. دانشجویان و دانش‌آموزان دبیرستان‌های تهران از فعالین موثر جبهه ملی دوم محسوب می‌شدند. اعتصابات کارگری با سرکوب شدید نیروهای پلیس مواجه شد. بدهی دولت و اوضاع بد اقتصادی موجب رشد سرسام‌آور تورم گشت. با متزلزل شدن اوضاع

حکومت، در چپه کوچکی برای فعالیت‌های سیاسی باز شد. در عین حال انتخاب‌کنندگی در آمریکا و فشار برای انجام اصلاحات زمینه‌های لازم برای رشد جنبش دانشجویی در ایران را فراهم کردند.

تعداد دانشجویان در اواخر دهه ۱۳۳۰ هنوز بسیار کم بود-در سال ۱۳۳۷ در ایران حدود ۱۴ هزار دانشجو در ایران تحصیل می‌کردند (متین، ۱۳۷۸، ۱۱۱). با باز شدن فضا اولین گردهمایی اپوزیسیون با همت «دانشجویان هوادار جبهه ملی» در اردیبهشت ۱۳۳۹ برگزار شد. گردهمایی در شهریور همان سال موجب درگیری با نیروهای امنیتی شد. التهابات بعدی سیاسی موجب تحسن چند صد دانشجو در دانشگاه تهران در اعتراض به تقلب در انتخابات و آزادی زندانیان سیاسی شد. در ادامه مبارزات سیاسی دانشجویان و دانش‌آموزان دولت شریف امامی سقوط نمود. افزایش تحرک سیاسی دانشجویان در ایران موجب تحرک بیشتر دانشجویان ایرانی در خارج گشت. رشد فعالیت جبهه ملی دوم در ایران، تعداد هواداران جبهه در خارج از کشور را افزایش داد.

باید یادآوری کرد مخالفت دانشجویان در داخل و خارج از کشور با شاه از موضع دفاع از قانون اساسی بود زیرا آنها اعتقاد داشتند که شاه قوانین مشروطه را زیر پا می‌گذارد. در ژانویه ۱۹۶۲ کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی، اتحادیه ملی در پاریس ایجاد شد و این تشکیلات مورد تأیید سازمان دانشجویان دانشگاه تهران نیز قرار گرفت. باید به خاطر آورد که در این زمان دو سوم دانشجویان ایران در شهر تهران مشغول به تحصیل بودند. بدین ترتیب کنفدراسیون خود را نماینده همه دانشجویان ایرانی اعم از خارج یا داخل اعلام نمود. تشکیل اتحادیه ملی به این مفهوم بود که با توجه به سرکوب دانشجویان در داخل کشور، کنفدراسیون می‌توانست در سطحی بین‌المللی به عنوان نماینده همه دانشجویان فعالیت کند. پسوند اتحادیه ملی تأکید بر نمایندگی رسمی این تشکیلات جدید بود.

کنفدراسیون بتدریج به یک سازمان سیاسی معروف ایرانی در جهان بدل شد. آن مهمترین منبع فشار نیروهای اپوزیسیون در خارج از کشور بود. دانشجویان در اکثر شهرهای جهان دست به تظاهرات، اعتصاب غذا، و فعالیت‌های دیگری می‌زدند تا بتوانند توجه رسانه‌های جمعی خارجی را به مسائل ایران جلب کنند. رابطه نزدیکی با جنبش فلسطین، جبهه آزادی‌بخش ویتنام و تشکل‌های مهم دانشجویی در اروپا و آمریکا وجود داشت. کنفدراسیون پس از ممنوعیت سازمان دانشجویان و کارگران فلسطینی در آلمان غربی قیومیت دفاع از منافع آنها را بر عهده گرفت. کنفدراسیون یک تشکیلات فراحزبی که با همه اختلافات داخلی و انشعابات، موفق شد فراتر از مسائل صنفی دانشجویی رفته و به طور خستگی‌ناپذیری از زندانیان سیاسی در ایران دفاع کند و به نماد مبارزه به رژیم شاه بدل شود. درست به همین خاطر نیز حکومت پهلوی آن را ممنوع اعلام کرد. آن توانست یک سازمان دموکراتیک با کنگره‌های متعدد و نحوه تصمیم‌گیری

دمکراتیک، جناح‌های کاملاً مختلف سیاسی را حول دفاع از حقوق دمکراتیک مردم ایران متحد نماید. این به معنی آن نبود که در این راه دچار اشتباهات بزرگ نشود-که شد-اما در مجموع یک تشکیلات موثر و دمکراتیکی بود که نه فقط توجه خود را معطوف به حمایت از منافع دمکراتیک مردم ایران بلکه جهان نیز نمود. همبستگی با جنبش‌های مترقی دیگر کشورها همیشه یکی از وظایف اصلی کنفدراسیون محسوب می‌شد.

امروز بنا به آمار رسمی اخیر وزارت امور خارجه ایران (۱۳۹۹) تعداد مهاجرین ایران در خارج کمی بیش از ۴ میلیون نفر ایرانی است. به عبارت دیگر با توجه به میزان جمعیت کنونی کشور (۸۴ میلیون) در حدود ۵ درصد جمعیت کشور-به میزان سده پیش- در بین ۱۰۵ کشور جهان تقسیم شده است. البته قسمت اعظم مهاجران ایرانی به ترتیب در ایالات متحده (۱.۵ میلیون)، کانادا (۴۰۰ هزار)، انگلیس (۴۰۰ هزار)، امارات (۳۱۹ هزار) و آلمان (۳۱۹ هزار) زندگی می‌کنند.

امواج مهاجرت ایرانیان به خارج پس از انقلاب را می‌توان به اشکال متفاوتی تقسیم نمود. گاه صحبت از چهار، گاه پنج و یا ده موج مهاجرت می‌شود. در اینجا به پنج موج مهاجرت اشاره می‌شود اما این به معنی آن نیست که تقسیم‌بندی‌های دیگر اشتباه هستند. موج اول مهاجرین کمی پیش و بعد از انقلاب رخ داد (۱۹۷۸-۱۹۸۰). در این موج مقامات بلندپایه حکومت پهلوی، هنرمندان، بخشی از اقلیت‌های مذهبی که طرفدار رژیم سلطنتی بودند از کشور خارج شدند. موج دوم به هنگام جنگ و سرکوب خونین نیروهای اپوزیسیون به وقوع پیوست. این دوره نسبتاً طولانی‌تر بود و دهه ۱۹۸۰ را در بر گرفت. اکثر پناهندگان این دوره کسانی بودند که در سرنگونی رژیم شاه نقش فعالی داشتند. در کنار آنها نیز به خاطر عواقب جنگ ایران و عراق، مانند فرار از سربازی، به کشورهای دیگر مهاجرت کردند. موج سوم مهاجرین را کسانی تشکیل می‌دادند که انقلابی نبودند و به بهبود شرایط از طریق اصلاحات امید داشتند. دانشجویان معترض و اصلاح‌طلبان در مانده از اصلاح رژیم خروج از کشور را بر ادامه زندگی در داخل ترجیح دادند. موج چهارم را باید بیشتر در مقوله فرار مغزها قرار داد. فرار مغزها همیشه در ایران وجود داشته است اما این شکل از فرار در ابتدای قرن جدید وسعت بی‌سابقه‌ای به خود گرفت. در سال ۲۰۰۵ مقامات دولتی در ایران اعلام نمودند که سالیانه بین ۱۵۰ هزار تا ۱۸۰ هزار نفر متخصص و تحصیل‌کرده ایران را ترک می‌کنند (رادپو فردا، ۱۳۸۹) در کنار فرار مغزها به دلایل متفاوت، در این دوره برخی از طرفداران جنبش سبز نیز مجبور به مهاجرت شدند. موج پنجم به موازات موج چهارم قرار دارد و مربوط به سال‌های اخیر است. در کنار فرار مغزها که همچنان ادامه دارد، بخشی از مدیران، تاجران و کسانی که در دوران جمهوری اسلامی توانسته بودند به اشکال قانونی و غیرقانونی ثروتمند شوند، با ویزاهای تجاری و از طریق سرمایه‌گذاری در کشورهای غربی، بویژه کانادا دست به مهاجرت زدند. اکثر این افراد هنوز

یک پا در ایران و یک پای دیگر در غرب دارند. آنها کم و بیش طرفدار رژیم حاکم هستند.

اگرچه در میان مهاجرین متاخر و نوکیسه‌گان جمهوری اسلامی دیگر نمی‌توان دلایل سیاسی را علت اساسی مهاجرت قلمداد نمود با این حال می‌توان گفت که در عرض چند دهه گذشته اکثر مهاجرین به دلایل سیاسی مجبور به مهاجرت شدند. این یکی از اختلافات این دور از مهاجرت با دوره‌های قبلی یک قرن گذشته می‌باشد.

زندگی مهاجرین

بررسی دقیق جنبش کارگری ایران در قرن گذشته بدون بررسی وضعیت کارگران مهاجر ایرانی غیرممکن است. همه مورخین در مورد حضور انبوه کارگران ایرانی در روسیه در اوایل قرن گذشته میلادی توافق دارند. آویتس سلطانزاده تعداد کارگران مهاجر ایرانی در روسیه را ۳۰۰ هزار نفر به هنگام انقلاب اکتبر تخمین زد. در باکو ۵ هزار نفر از ۲۳ هزار کارگر صنعت نفت ایرانی بودند. در تفلیس تعداد کارگران ایرانی ۵ تا ۶ هزار و ارمنستان ۲۵۰۰ نفر تخمین زده می‌شد. کارگران ناماهر ایرانی در ازای هر مبلغ ناچیزی حاضر به کار بودند و همه شرایط سخت کاری را می‌پذیرفتند و کاملاً مطیع اوامر کارفرمایان بودند. از این رو آنها همیشه به مثابه مانعی برای فعالیت سندیکاهای محلی در باکو محسوب می‌شدند و بلشویک‌ها برای فعالیت سندیکایی در میان کارگران صنعت نفت نیاز داشتند تا کارگران ایرانی را متقاعد به همکاری با دیگر کارگران نمایند. پس از چندی با موفقیت سازمان همت در سازماندهی کارگران مسلمان، از جمله کارگران ایرانی، آنها نیز نقش موثری در اعتصابات کارگری ایفا نمودند. (محمودی-سعیدی، ۱۳۸۱، ۹۷-۹۵)

بنا به گفته محمد امین رسول‌زاده در سال ۱۹۱۱ در نشریه ترقی، «کارگران ایرانی قفقاز از همه سخت‌تر کار می‌کردند و از تمام کارگران قفقاز هم فقیرتر بودند. متوسط دستمزد روزانه کارگر «همشهری» [ایرانی] اسکله پنجاه تا شصت کویک بود. دستمزدهای آنها حدود بیست درصد کمتر از متوسط دستمزد سایر کارگران روزمزد ساده بود. غذایشان بد بود و اغلب ده تا پانزده نفر در یک اتاق بودند که ماهی پنجاه کویک برایش پرداخت می‌کردند. این اتاق‌ها به اصطبل می‌مانست و ساده‌ترین و ضروری‌ترین امکانات بهداشتی را نداشت.» (به نقل از اتابکی، ۱۳۹۰، ۷۲) بنا به نوشته اتابکی بسیاری از کارگران فصلی نمی‌توانستند کرایه خانه بپردازند و در فضای آزاد می‌خوابیدند. در منطقه صابونچی فقط چاه‌کنان ایرانی را استخدام می‌کردند، زیرا چاه‌کنی کار خطرناکی بود و عده زیادی در اثر مسمومیت گازی جان می‌سپردند. تقریباً هر روز خبر مرگ چهار یا پنج نفر از چاه‌کنان در نشریات محلی درج می‌شد (همانجا، ص ۷۳) بنا به گفته آقاییف تعداد زیادی از کودکان ایرانی به عنوان کارگر در بخش‌های مختلف صنایع کار می‌کردند.

این کارگران کودک توسط افرادی دلال-با وعده پرداخت سالیانه چهل روبل در سال به خانواده کودکان - به طور قاچاق وارد روسیه می‌شدند. کودکان توسط کارفرمایان به دقت انتخاب می‌شدند. کارفرمایان به ازاء هر کودک کارگر مبلغ صد روبل به قاچاقچیان می‌پرداختند. دستمزد کارگران کودک بین نصف تا یک سوم کارگران بزرگسال بود. بخش بزرگی از نیروی کار در عرصه تولید تنباکو، صنایع چاپ، نساجی و لبنیات را کارگران کودک تشکیل می‌دادند. (همانجا، صص ۷۰-۶۸)

ضمناً باید افزود که در کنار مهاجران روسیه مهاجران دیگری نیز وجود داشتند. در یک قرن پیش هم برخی از تجار ایرانی به خارج از کشور مهاجرت نمودند. اکثر چنین مهاجرانی در ترکیه اقامت گزیدند. برخی از نیروهای مذهبی نیز ترجیح دادند در کشور عراق زندگی کنند اما تعداد این مهاجرین بسیار محدود بود.

از سوی دیگر بر اساس تحقیقات یکی از دیپارتمان‌های اقتصادی سازمان ملل، ثروت ایرانیان مقیم خارج در سال ۱۳۸۶ حدود ۱۳۰۰ میلیارد دلار و فقط ثروت ایرانیان مقیم آمریکا بیش از ۹۰۰ میلیارد دلار بود. بر همین اساس در سال ۱۳۹۴ تخمین زده شد که این ثروت به ۳ تا ۴ هزار میلیارد دلار افزایش یافته است. اگر این تخمین‌ها درست باشد این مبلغ بنا به گفته اکو ایران نزدیک به ۴ برابر کل درآمدهای نفتی ایران در طول یک قرن گذشته است. این مبلغ در حدود ۱۰ برابر تولید ناخالص داخلی ایران است. در سال ۱۳۹۰ فقط ایرانیان ساکن آمریکا حدود ۴۰۰ میلیارد دلار در خارج از ایران سرمایه‌گذاری کرده‌اند که تقریباً برابر با تولید ناخالص داخلی ایران است. ثروت ایرانیان مقیم کانادا هم حدود ۴۰۰ میلیون دلار برآورد می‌شود. (اکو ایران، ۱۴۰۰) البته برآوردهای اکو ایران در رابطه با ثروت ایرانیان بسیار کمتر از برآورد مجید حلاج‌زاده رئیس مرکز ایرانیان در خارج از کشور است که کمی قبل از آن ثروت ایرانیان را در حدود ۲۵ هزار میلیارد تخمین زده بود. (حلاج‌زاده، ۱۳۹۶) لازم است در اینجا به چند نکته توجه شود. اول، در مورد برخی از ارقام نجومی که از سوی مسئولین جمهوری اسلامی اعلام می‌شود باید شک نمود اما ثروت عظیمی در دست ایرانیان خارج از کشور وجود دارد. دوم، قسمت بسیار زیادی از این ثروت -درست مانند همه کشورهای سرمایه‌داری - در دست تعداد معدودی جمع شده است. با این حال، در کشوری مانند آمریکا فقط دو اقلیت هندی و تایوانی از نظر تحصیلی موقعیت بهتری نسبت به ایرانیان دارند و این امر با توجه به آن که هر سال هزاران متخصص ایرانی به خارج مهاجرت می‌کنند چندان عجیب نیست.

باید در نظر داشت که در سال‌های قبل از انقلاب، در میان مهاجرین غربی سه دسته متمایز به چشم می‌خوردند، دانشجویانی که برای تحصیل آمده بودند، ناراضیان سیاسی که حاضر به ادامه زندگی در ایران نبودند و افرادی که به دلایل اقتصادی و مهاجرت کرده بودند. موازنه به سمت دسته سوم مهاجرین در طی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ بتدریج تغییر نمود.

در سال‌های پس از جنگ برخی ایرانیان به کشورهای حوزه خلیج فارس برای کار مهاجرت نمودند اما آنها با توجه به تعداد و موقعیت خود تأثیری بر روندهای سیاسی کشور نداشتند.

تأثیر سیاسی

پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و اوج‌گیری انقلاب مشروطیت در ایران، عده‌ای از مهاجرین ایرانی که با فعالیت‌های حزب سوسیال دموکرات روسیه آشنایی داشتند به شهرها و روستاهای خود روان شدند و افکار و تکنیک‌های مبارزه را در اختیار انقلابیون ایرانی قرار دادند. گفته می‌شود در سرکوب‌های انقلابیون در تبریز، ۲۲ نفر از سوسیال‌دموکرات‌های قفقاز جان خود را از دست دادند. کمی قبل از انقلاب اکتبر حزب عدالت که بعداً به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد، در میان کارگران ایرانی مقیم باکو طرفداران زیادی داشت. بنا به گفته سلطان‌زاده در این زمان حزب شش‌هزار عضو مخفی در میان کارگران ایرانی مقیم باکو داشت (همانجا، ۹۸). در نتیجه حزب عدالت فعالیت خود را در ابتدا بیشتر متوجه کارگران مقیم روسیه و نه ایران نمود. حزب عدالت که سازمان‌های محلی قوی در اکثر شهرهای قفقاز داشت به هنگام حمله ترکیه به شهر باکو به دفاع از شهر پرداخت به طوری که پس از تسخیر باکو توسط نیروهای اشغالگر «بیش از نیمی از اعضای کمیته مرکزی عدالت توقیف و به قتل رسیدند.» (به نقل از محمودی-سعیدی، ۱۳۸۱، ۱۰۰) «گروه‌های مسلح انترناسیولیستی کارگران مهاجر ایرانی» در درگیری‌های ترکستان، قفقاز و روسیه‌ی مرکزی نیز شرکت داشتند.

بزودی حزب عدالت نیروهای خود را برای تبلیغ و سازمان‌دهی به ایران فرستاد. در اولین کنگره حزب عدالت در ایران ۴۸ نفر با حق رای در کنگره حضور داشتند. ترکیب طبقاتی اعضای کنگره عبارت بود از ۶۰ درصد کارگر و شاگرد، ۱۱ درصد صنعت‌کار، ۲۰ درصد پیشه‌ور و ۳ درصد نیز مشاغل نظامی داشتند. در کنگره اول حزب کمونیست قراری صادر شد که بنا بر آن می‌بایست فرقه به کار وسیع تشکیلاتی در میان طبقات زحمتکش پرداخته تا بتواند «رهبری مستقیم بر توده‌های وسیع طبقات زحمتکش را در دست بگیرد» (همانجا، ۱۰۴)

حزب کمونیست نتوانست در میان کشاورزان، حتی کشاورزان گیلان محبوبیت یابد، اگر چه اصلاحات ارضی بخش مهمی در برنامه حزب محسوب می‌شد. اختلافات درونی حزب از همان ابتدای تشکیل فرقه کمونیست و نیز تأثیر رقابت‌های درونی جناح‌های مختلف بلشویک‌ها بر حزب کمونیست، از جمله رقابت تاشکند و باکو که خود را بخوبی در انتخاب کمیته مرکزی فرقه در کنگره اول و سپس حذف اکثر این اعضا در نشست باکو نشان داد. رابطه بسیار نزدیک بخش مهمی از فرقه با بلشویک‌ها مزایا و معایب خود را

همراه داشت. تجربه مشارکت در سه انقلاب روسیه، جنگ‌های داخلی پس از انقلاب اکتبر و انقلاب مشروطه ایران بسیار گرانقدر بود، اما استنتاج صحیح از این تجارب و درک شرایط بسیار متفاوت جامعه ایران در شرایط بحران‌های سیاسی در کشور و دولت‌هایی که یکی پس از دیگری سقوط می‌کردند کار ساده‌ای نبود.

در شرایط ضعف حکومت مرکزی اتحادیه چاپ در طی یک اعتصاب دو هفته‌ای در سال ۱۲۹۷ موفق شد به مهمترین دست‌آورد خود یعنی هشت ساعت کار روزانه و پرداخت مزد اضافه‌کاری برسد. این موفقیت موجب گشت تا در طی یک سال اتحادیه کارگران نساجی، کارگران خباز و دیگر اتحادیه‌ها ایجاد شوند. بنا به گزارش محمد دهگان به دفتر بین‌الملل سندیکاهای سرخ در تیریز با سی‌هزار کارگر در حدود ده درصد کارگران یعنی سه‌هزار نفر عضو اتحادیه‌ها بودند. در رشت با پانزده‌هزار کارگر در حدود بیست درصد کارگران (سه هزار نفر) عضو اتحادیه‌ها بودند. در انزلی اتحادیه ماهیگیران ۹ هزار عضو داشت. (محمودی-سعیدی، ۱۳۸۱، ۱۳۲). ۱۶ درصد از پنجاه هزار کارگر تهران عضو اتحادیه‌ها بودند. (همانجا، ۱۴۴) در حدود در نیمه دوم سال ۱۳۰۰ شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری در تهران با عضویت ۹ اتحادیه ایجاد شد. از هر اتحادیه سه نماینده عضو شورای مرکزی بود و جلسات شورا با مدیریت محمد دهگان در دفتر روزنامه‌ی حقیقت تشکیل می‌شد. محمد دهگان از جمله مهاجرین ایرانی در قفقاز بود که در آنجا تحصیل نموده اما قبل از انقلاب اکتبر به ایران بازگشته بود. او از همان ابتدا به فعالیت‌های اتحادیه‌ای روی آورد. پس از شکل‌گیری شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری روزنامه حقیقت را منتشر کرد که به طور غیررسمی ارگان اتحادیه‌های کارگری محسوب می‌شد (روزنامه حقیقت رسماً ارگان اتحادیه‌ها نبود و آن را ارگان حزب کمونیست تلقی کردن نیز غلط است). روزنامه پس از چندی با اشاره رضاخان توقیف شد. لازم است گفته شود دهگان با این که رسماً عضو حزب کمونیست نبود اما بسیاری او را عضو حزب کمونیست تلقی می‌کنند. در هر حال او از معدود رهبران نخستین جنبش کارگری ایران در ابتدای قرن بیستم بود که زاده آذربایجان نبود.

بسیاری از تشکل‌های کارگری که در این زمان شکل گرفتند تحت تاثیر بسیار زیاد کارگران مهاجر باز آمده از روسیه بودند. این مهاجران در آنجا از طریق فعالیت‌های سوسیال‌دمکرات‌های قفقاز، و سازمان همت با تشکل‌های کارگری آشنا شده بودند. نقش این مهاجرین در تشکیل اتحادیه‌ها بسیار بارز بود. در زمان تشکیل حزب توده، مهاجرین همچنان نقش مهمی در گسترش حزب توده در مناطق شمالی و آذربایجان به عهده داشتند. رحیم رئیس‌نیا عنوان می‌کند که حزب توده در ایالت آذربایجان در دهه ۱۳۲۰ در حدود شصت‌هزار عضو داشت، با این حال نفوذ مهاجران در آن ایالت را بسیار زیاد ارزیابی می‌کند. (رئیس‌نیا-پیرا، ۱۳۷۵،

حزب کمونیست پس از شکست در گیلان و بازسازی خود در کنگره دوم کوشید تا کارگران را به صورت مخفی سازمان دهد. حزب گروهی از اعضای برجسته خود مانند یوسف افتخاری، رحیم همداد را برای فعالیت‌های کارگری به حوزه‌های نفتی خوزستان فرستاد. تبعیض آشکار میان کارگران ایرانی و خارجی، دستمزد ناچیز کارگران و شرایط سخت زندگی زمینه مساعدی را برای فعالیت‌های اتحادیه‌ای در میان کارگران ایجاد نمود. در عرض مدت کوتاهی کارگران به اعتصاب دست زدند و در مقابل شرکت نفت که در آن زمان در اختیار انگلیسی‌ها بود، ایستادند.

متأسفانه با تشدید فشار حکومت این تشکیلات نیز نتوانست مدت زیادی دوام آورد.

حکومت مرکزی ایران بلافاصله پس از استحکام خود به سرکوب احزاب و اتحادیه‌های کارگری پرداخت. عده‌ای را زندانی و برخی را کشت. کسانی چون دهگان از سیاست کنارگیری کردند. بعضی از رهبران جنبش کمونیستی که از گزند رضا شاه به دور بودند و به شوروی مهاجرت کرده بودند به دستور استالین به قتل رسیدند. در نتیجه با کمک استالین به رضا شاه، حزب کمونیست ایران هیچگاه نتوانست دوباره کمر راست کند. پس از چندی حزب توده تشکیل شد و آن نیز در دوران عدم ثبات دستگاه سرکوب دولتی، موفق به سازماندهی کارگران، زنان و جوانان در گوشه‌های مختلف ایران گشت.

در دوران اوج‌گیری جنبش جوانان و دانشجویی در ایران، یکی از اهداف انقلابیون مشارکت در مبارزات آزادی‌بخش جنبش فلسطین و ظفار بود. در این دوران میزان مهاجرت بسیار محدود بود و بیشتر جوانان طبقه متوسط را در برمی‌گرفت. پس از انقلاب بهمن بسیاری از دانشجویان مذهبی خارج از کشور توانستند نقش‌های مهمی را در دستگاه دولتی جدید بدست آورند، هر چند برخی از آنان پس از چندی از حکومت طرد شدند.

در طی چند دهه، از زمان تشکیل فرقه عدالت به بعد، از تعداد کارگران عضو ارگان‌های مرکزی کاسته شد. در همین زمان از تعداد رهبران اولیه جنبش کمونیستی که عمدتاً آذری بودند نیز بتدریج کم شد. رهبران روشنفکری که خاستگاه طبقاتی متوسط را داشتند کم‌کم جایگزین رهبران کارگر شدند.

تفاوت-تشابه

حکومت‌های سرکوبگر در طی یک و نیم قرن گذشته یکی پس از دیگری مبارزان و رهبران سیاسی اپوزیسیون را از کشور بیرون رانده‌اند. این به معنی خروج همه نیروهای اپوزیسیون به خارج از کشور

نیست بلکه همیشه اکثر مبارزین به دلایل متفاوت در کشور باقی مانده‌اند. به این طریق گریختگان ایزوله و بازماندگان اگر سر از زندان و چوبه دار برنیاورند، مرعوب می‌شوند. البته بسته به محل تبعید و قدرت ابتکار گریختگان معادلات حکومت می‌تواند بهم بخورد. «بهترین اپوزیسیون» برای یک حکومت سرکوبگر یک اپوزیسیون ساکت و از هم گسیخته است. اما در عرض یک قرن گذشته نیروهای اپوزیسیون چپ چگونه با این مسئله برخورد کرده است؟

جدول زیر به شکل مختصر برخی از ویژگی‌های چپ مهاجر را در عرض یک قرن گذشته نشان می‌دهد. این تقسیم‌بندی بسیار تقریبی است و سه نقطه زمانی معین در زمان شکل‌گیری حزب کمونیست، جنبش چریک‌های فدایی و امروز را نشان می‌دهد. این جدول مبنای بحث بخش بعدی این نوشته که در زیر می‌آید را تشکیل می‌دهد. عدم توجه به حوادث مهم جنبش ملی شدن نفت و یا حوادث پس از انقلاب به معنی بی‌اهمیتی آنها نیست، بلکه فقط کوتاه کردن نوشته و تمرکز بر نکته اصلی تفاوت‌های چپ کنونی و یک قرن پیش، بویژه نحوه فعالیت آنها در خارج است. در ابتدای قرن گذشته برخی از روشنفکران ایرانی در اروپا و بویژه برلین گرد آمدند و با انتشار روزنامه‌هایی چون کاوه توانستند تأثیرات مهمی بر نحوه مدرن‌سازی ایران نهند. به این بخش از مهاجرین نیز در این نوشته پرداخته نمی‌شود. این قلم در جای دیگری به این موضوع پرداخته است. (نک جاسکی، ۱۳۹۹)

برخی از ویژگی های چپ مهاجر

موضوع	ابتدای قرن گذشته	میانه قرن گذشته	امروز
پایگاه عمده طبقاتی	کارگران	جوانان	طبقه متوسط مدرن
ایدئولوژی	مارکسیسم	مارکسیسم لنینیسم	پنورالیسم
هدف غایی	سوسیالیسم	سوسیالیسم	طبقاتی از سوسیال-لیبرالیسم تا کمونیسم
جهتگیری جهانی	شرقی	استقلال طلب (به شرق و نه غرب)	غربی
علت عمده مهاجرت	اقتصادی	تخصیص	سیاسی
تمرکز عمده مهاجرین	روسیه	اروپا	آمریکا
جهتگیری عمده سیاسی	ضد استثمار و استثمار	ضد امپریالیست و استثمار	دموکراسی خواه و ضد تبعیض
جهتگیری عمده تشکیلاتی	حزب‌گرا	حزب‌گرا	فرهنگ‌گرا
تئوری و پراتیک	عمل‌گرا	عمل‌گرا	حرفه‌گرا
روشنفکران	ارگنیک	ارگنیک	آکادمیک
رسانه	روزنامه	روزنامه	رسانه های اجتماعی
شکل عمومی کار تشکیلاتی	مخفی-حلقی	مخفی-حلقی	علنی
عامل تغییر	کارگران	خلق	نخبگان
رابطه با مردم	توده‌گرا	خلقی	نخبه‌گرا
مدل حکومتی	شورایی	شورایی	پارلمنتی
طرفدار برابری	برابری اقتصادی	برابری اقتصادی	برابری فرصت‌ها
نوع سیاست	طبقاتی	خلقی	هویتی
بار گذشته	بدون بار تاریخی	بار یک شکست	بار چند شکست تاریخی
گرایش جهانی	انترناسیونالیسم کارگری	انترناسیونالیسم خلقی	کاسموپولیانیسم
رادیکیالیسم	انقلابی	انقلابی	رکزمیست
شیوه گذار	انقلاب کارگری	انقلاب خلقی	انقلاب آرام
شکل مبارزه	انقلاب مستحانه	مبارزه مستحانه	خشونت‌نپر هیز
عامل پیشرفت جامعه	مبارزه طبقاتی	مبارزه خلق	اجماع
همکاری با دیگر نیروها	جبهه نیروهای ملی	جبهه چپ	جبهه نیروهای ضد حکومتی
محل استقرار	کشورهای مجاور	کشورهای منطقه	غرب
اوضاع چپ در جهان	رو به رشد	در حال عقب‌نشینی	مغلوب

تامل بر چند نکته

از میان ویژگی‌های بالا می‌توان بر چند نکته مرکزی انگشت نهاد:

همسایگان دیروز

* از زمانی که ایران از روسیه در جنگ‌های دو قرن پیش شکست خورد و در نتیجه عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای بخشی از ایران زیر سلطه امپراتوری روسیه قرار گرفت، آن کشور تأثیرات زیادی بر حوادث سیاسی ایران گذاشته است. مسلماً نزدیکی جغرافیایی این دو کشور را نمی‌توان و نباید نادیده گرفت. پس از شکست از روسیه و در پی پاسخ به پرسش چرا عقب ماندیم؟ بتدریج سکان بازسازی ارتش ایران به قزاق‌ها سپرده شد. روسیه از چند جهت بر حوادث ایران تأثیر داشت. از طرفی ایران در زمان حکومت قاجار به یک نیمه مستعمره بدل شده بود و روسیه و انگلیس بر سر تقسیم نفوذ خود در ایران در رقابت و همکاری با

یکدیگر قرار داشتند. از طرف دیگر با رشد سریع برخی از صنایع در روسیه و نیاز به نیروی کار ارزان موجبات مهاجرت بسیاری از ایرانیان به آن کشور فراهم گردید. در همین زمان مبارزه برای آزادی و مدرنیزاسیون ایران با مبارزه بر علیه امپراتوری‌های روس و انگلیس گره خورده بود هر چند که نوک تیز این مبارزه بیشتر متوجه روسیه بود. آنگاه آزادیخواهان ایران یک متحد و دوست قوی در آن سوی مرز به نام سوسیال‌دمکراسی روسیه یافتند. در هم تنیدگی و همکاری چپ ایرانی و روسی تا مدت‌های طولانی بر حوادث بعدی ایران تأثیر گذاشت. مسلماً حضور مجاهدان ارمنی و مسلمانان در انقلاب مشروطه و دفاع آنان از دست‌آوردهای انقلاب ایران یکی از جنبه‌های همبستگی مبارزین در میدان نبرد در آن زمان بود. همین موضوع در مورد حضور ایرانیان در انقلاب‌های ۱۹۱۷ و سپس جنگ‌های داخلی روسیه صحت دارد.

* باید به خاطر آورد که فاصله زمانی چندانی بین سقوط خاندان رومانف در روسیه در سال ۱۹۱۷ و سقوط خاندان قاجار وجود ندارد. کمی پس از انقلاب اکتبر در سال ۱۹۲۱ رضاخان با کمک انگلیسی‌ها کودتا نمود و در عمل قدرت را بدست گرفت. در سال ۱۹۲۵ حکومت قاجار نیز رسماً پایان یافت.

* اتحاد شوروی تا مدت‌ها در میان روشنفکران ایرانی از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود. مسلماً لغو معاهده‌های تزاری، کمک به انقلابیون ایرانی و حضور مهاجران ایرانی باز آمده از روسیه در ابتدای انقلاب روسیه و سپس نقش اتحاد شوروی در شکست فاشیسم موجب محبوبیت آن کشور در بخش بزرگی از روشنفکران شده بود. مسلماً با رشد اندیشه‌های ناسیونالیستی در ایران و آرزوی ایران بزرگ، افزایش رابطه با کشورهای غربی و شکل‌گیری قشر روشنفکر طرفدار غرب، پایان دوران همکاری چپ‌ها و لیبرال‌ها، جنگ سرد و دلایل مشابه دیگر کم‌کم کفه مخالفت با اتحاد شوروی سنگین‌تر شد. در این میان با آگاهی روشنفکران چپ از نقش و جنایات استالینیسیم در اتحاد شوروی، و حوادثی که در دوران ملی شدن نفت به وقوع پیوست، اتحاد شوروی محبوبیت خود را در میان بخشی از چپ از دست داد. با گسترش اختلاف در اردوگاه سوسیالیستی اندیشه‌های چپ نو محبوبیت بیشتری در میان چپ‌گرایان ایران یافت.

* در دوران اوج قدرت کنفدراسیون دانشجویی اگر چه نیروهای مائوئیستی قدرت زیادی داشتند اما کم‌کم اندیشه عدم موضع‌گیری در مورد اختلافات بین دو اردوگاه سوسیالیستی که موضع رسمی چریک‌های فدایی نیز بود، جای خود را در میان روشنفکران باز نمود. دوری از دو قدرت بزرگ جهانی پس از مداخله اتحاد شوروی در مجارستان به یکی از پایه‌های چپ نو بدل شده بود. در ایران، مسلماً رابطه حزب توده با اتحاد شوروی و شکست جنبش ملی شدن نفت برای بسیاری نقطه آغاز مباحث بود.

* پس از تثبیت اتحاد شوروی، در دوره‌های معینی برخی از مهاجرین در کشورهای سوسیالیستی اقامت

گزیدند. بعضی گرفتار تیغ شمشیر خشونت استالینیسیم حاکم شدند. برخی دیگر امکان فعالیت سیاسی نیافتند، و فقط به فعالیت‌های مشخصی که در جهت سیاست رسمی این کشورها بود، امکان رشد داده شد. چیزی که خارج از بحث این نوشته قرار دارد.

* با مهاجرت عده زیادی از چپگرایان به غرب و فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود دوران کاملاً جدیدی شکل گرفت. نیروهای چپ اکنون اغلب در کشورهای زندگی می‌کنند که سیاست خارجی آن کشورها مقابله با جمهوری اسلامی است. از سوی دیگر چپگرایان ایرانی به عنوان شهروندان کشورهای مزبور، اغلب اما نه همیشه، در اپوزیسیون نیروهای حاکم قرار دارند. در دوران مشروطیت دولت روسیه از حکومت قاجار حمایت می‌کرد. اپوزیسیون ایران و روسیه یار و غمخوار یکدیگر در مبارزه با نیروهای حاکم بودند. در زمان کنفدراسیون کشورهای غربی طرفدار رژیم شاه بودند و اپوزیسیون ایران در غرب در اوج مبارزه ضدامپریالیستی تضادی در مبارزه روزمره خود با نیروهای حاکم در کشورهای غربی و مبارزه با رژیم شاه نمی‌دید. حتی بعد از انقلاب نیروهایی که در عراق و یا افغانستان مستقر شدند موضع روشنی در مورد حکومت صدام و یا «انقلاب ثور» داشتند. اما در دوران حاضر ناگهان بسیاری از مخالفان سرسخت ضدحکومتی خود را در کنار ترامپ به منظور خلع حکومت یافتند. البته این انتخاب برای بسیاری از ناسیونالیست‌های ایرانی جمهوری خواه انتخابی بسیار طبیعی بود اما توضیح موضوع برای چپگرایان ضدترامپ که در همه عرصه‌ها با او مبارزه می‌کردند کار ساده‌ای نبود. لازم به تذکر است قصد این قلم رد همسویی با نیروهای مخالف در این یا آن عرصه نیست، که این بخشی از مبارزه در یک دنیای پیچیده است. مسئله زمانی اهمیت پیدا می‌کند که برخی از نیروهای چپ و یا مترقی در مقابله با جمهوری اسلامی کم‌کم ناچار شدند به طور صمیمانه به دفاع از کسانی چون ترامپ بپردازند و نتوانستند این تناقض را به درستی مدیریت کنند.

* بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، ایران دیگر همسایه روسیه نیست. در میان روسیه و ایران کشورهای آسیایی قرار دارند که بر خرابه‌های اتحاد شوروی شکل گرفتند. این موضوع از نظر ژئوپولیتیک اهمیت خاصی دارد.

طبقه

* با توجه به مهاجرت اقشار پایینی جامعه در دوران قاجار به روسیه و شکل‌گیری مهاجران کارگر در قفقاز، شکوفایی جنبش چپ ایرانی در خارج چندان عجیب نبود. باکو یکی از مراکز رشد اقتصادی امپراتوری روسیه محسوب می‌شد و کارگران، از جمله کارگران ایرانی، بتدریج به اهمیت تشکل‌های

کارگری پی بردند. اجتماعيون-عاميون و فرقه عدالت در چنین محیطی شکل گرفتند. در آن زمان اکثر اعضای حزب کمونیست را کارگران و زحمتکشان تشکیل می‌دادند.

* ۶۰ درصد از ۴۸ عضو کنگره اول حزب کمونیست ایران از کارگران و شاگردان بودند. یرواند آبراهامیان در کتاب «ایران در بین دو انقلاب» از ۱۴ رهبر نخستین جنبش کمونیستی ایران یاد می‌کند که در این میان غفارزاده، سلطان‌زاده، نیک‌بین، شرقی، سرتیپ‌زاده شغل روزنامه‌نگاری داشتند. اگر به این افراد پیشه‌وری و دهگان که از روزنامه‌نگاران بنام ایران بودند، (هر چند که فعالیت روزنامه‌نگاری دهگان بسیار محدود بود) افزوده شود، آنگاه نیمی از رهبران نخستین جنبش کمونیستی ایران روزنامه‌نگار بودند. (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۱۵۰)

* بنا بر نوشته آبراهامیان پس از کودتای ۲۸ مرداد در حدود سه‌هزار ندامت‌نامه از اعضای عادی حزب توده در روزنامه اطلاعات منتشر شد. بنا به گفته او از ۲۴۱۹ عضو عادی حزب ۵۳ درصد از طبقه متوسط و ۳۶ درصد از کارگران بودند. از ۱۰۷ نماینده حاضر در کنگره اول حزب توده، ۷۷ نفر یعنی ۷۲ درصد به طبقه متوسط و ۲۹ نفر یعنی ۲۷ درصد به طبقه کارگر شهری تعلق داشتند. تعداد کارگران در مناسب بالای حزبی بسیار اندک بود. از ۳۳ عضو کمیته مرکزی فقط ۴ نفر (۱۲ درصد) مزدبگیر بودند و ۲۹ نفر باقیمانده به طبقه متوسط تعلق داشتند. (همانجا، صص ۳۴۳-۳۴۰)

* بنا به نوشته آبراهامیان از میان ۱۷۲ چریک کشته شده فدایی، شغل ۱۲ نفر نامعلوم بود. از میان ۱۶۰ چریک کشته شده باقیمانده، ۷۳ نفر یعنی ۴۲ درصد دانشجو بودند. ۱۲ نفر از کشته‌شدگان کارگر بودند که بنا بر محاسبه قبلی کمتر از یک درصد اعضای کشته‌شدگان این سازمان کارگر بودند. (همانجا، ۵۰۴)

* بنابراین می‌توان گفت در طی یک قرن گذشته پایگاه طبقاتی احزاب چپ از کارگران-هر چند عمدتاً مهاجر-به طبقه متوسط تغییر کرده است. در عین حال با مهاجرت نیروهای اپوزیسیون به خارج، از حجم اقشار متوسط پایین در چپ‌گرایان خارج‌نشین نیز کاسته شد.

رفرمیسم

در گذشته اختلافی بر سر مسئله انقلاب و لزوم آن در گذار در بین اکثر مارکسیست‌های قدیم وجود نداشت اما بحث چپ‌روی و راستگرایی همیشه جاری بوده است. نوشته حاضر قصد ورود به مسئله انقلاب و رفرم را ندارد ولی آنچه که گاه امروز به نام رفرمیسم در میان چپ‌گرایان ایرانی از آن نام برده می‌شود دقیقاً ربطی به مجادله رفرم و انقلاب در ابتدای قرن گذشته میلادی بین برنشتاین و لوکزامبورگ ندارد، هر چند

که ان نیز شکلی از فرمیسم است. برخی از اصلاح‌طلبان چپ تبار خود را به سوسیال‌دموکراسی نسبت می‌دهند. مسلماً انقلاب و فرم یک خط فاصل مهم بین سوسیال‌دموکراسی و کمونیسم محسوب می‌شد. اما باید به خاطر آورد که هدف سوسیال‌دموکراسی رام کردن سرمایه‌داری از طریق کسب قدرت به هر شکلی بود. در واقع نقطه حرکت برنشتاین کسب قدرت دولتی توسط سوسیال‌دموکراسی در رقابت سرسختانه با دیگر احزاب سیاسی بود. زمانی که برخی از احزاب و سازمان‌های سیاسی ایرانی به تبلیغ راه رشد غیر سرمایه‌داری به رهبری خمینی پرداختند، آنها هدف خود را نه کسب قدرت دولتی در رقابت با روحانیت طرفدار خمینی بلکه کمک برای رسیدن به این راه اعلام کردند. تلاش آنها «راهنمایی» روحانیت برای یافتن جهت مناسب بود. دلیل این امر پذیرش رهبری خمینی به عنوان رهبری انقلاب و ولی فقیه بود. طرفداران دیروز «راه رشد غیر سرمایه‌داری» که امروز به طرفداری از اصلاح‌طلبان می‌پردازند نیز از همان منطق پیروی می‌کنند و حداقل به شکل آشکار داعیه کسب قدرت دولتی را ندارند. این موضوع هیچ رابطه‌ای با سوسیال‌دموکراسی که در چند دهه گذشته حاضر شده برای حفظ یا کسب قدرت بر روی برخی از ارزش‌های والای خود پا گذارد، ندارد. لازم به تذکر است، رفتار اصلاح‌طلبان حکومتی دقیقاً یادآور همان رفتار سوسیال‌دموکراسی اروپایی است با این اختلاف فاحش که اعتقادات و ارزش‌های آنها از زمین تا آسمان با هم فرق می‌کند.

این قلم در اینجا قصد بررسی این دو پدیده مشابه اما در عین حال متفاوت را ندارد. از این رو لزومی به ورود به این بحث نیز وجود ندارد که چرا هم اصلاح‌طلبان مذهبی حکومتی طرفدار ولایت فقیه خود را سوسیال‌دموکرات می‌دانند و هم حامیان چپ و سکولار آنها در اپوزیسیون. هدف فقط بازگویی یک اختلاف تاریخی بود.

تئوری و عمل

پس از جنگ دوم جهانی در میان چپ‌گرایان بحثی در مورد «مارکسیسم غربی» مطرح شد. در سال ۱۹۵۵ موریس مرلوپونتی در کتاب خود به نام «ماجرای دیالکتیک» این اصطلاح را که کم و بیش از دهه ۱۹۳۰ وجود داشت را رایج کرد. بیست سال بعد پری اندرسون توانست با دقت به این پدیده بپردازد. اندرسون از اصطلاح غربی هم در معنای جغرافیایی و هم به مثابه یک چرخش در زمینه پیوستگی تئوری و عمل در مکتب مارکسیسم یاد کرد.

او مطرح می‌کند که رهبران بزرگ جنبش کارگری در اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم مانند کائوتسکی، لوکزامبورگ، لنین، تروتسکی، هیلفردینگ، باوئر، بوخارین همگی از نظر جغرافیایی در شرق

برلین متولد شده بودند. همه این افراد نظریه‌پرداز بودند اما در عین حال نقش بزرگی در رهبری احزاب ملی خود داشتند. آنها تنها بر میراث به جا مانده از مارکس و انگلس اکتفا نکرده و تلاش نمودند تا در عرصه‌های مختلفی که بنیانگذاران مارکسیسم نتوانسته بودند نظریه‌ای را طرح کنند، نظرات تازه و بدیعی را مطرح سازند. برخی از این نظرات محدودیت‌های خاص خود را داشتند اما آنها سعی کردند نظراتی را در حوزه سیاست، استراتژی و تاکتیک پرولتاریایی برای حل مسائل مبرم عملی مطرح کنند. مسلماً اگر اتو باوئر در بیست و شش سالگی اثری در رابطه با مسئله ملی نوشت یا آن که لنین مجبور به تعمق در باره تشکیلات مخفی شد، یا آن که لوکزامبورگ به دفاع از خودانگیختگی کارگران در برابر فرم‌های آلمانی پرداخت، همه این تلاش‌ها در واقع نشانه‌هایی از ضرورت پاسخگویی به مسائل مبرم روز بودند. هر کدام از این رهبران با تکیه بر تجربه خود سعی کردند پرتوی از نور بر برخی از مسائل حاد زمان خود بیاندازند. درست به همین خاطر شاید روزا لوکزامبورگ که در محیط اجتماعی پیچیده آلمان فعالیت می‌کرد درک درست‌تری از آزادی و دموکراسی نسبت به رهبران بلشویک و منشویک داشت و بالعکس کسانی چون لنین درک بهتری در رابطه با مسئله ملی نسبت به لوکزامبورگ داشتند. این به معنی آن نیست که همه نظراتی که مستقیماً برگرفته از تجربه هستند لزوماً درست می‌باشند بلکه فقط تأکیدی است بر اهمیت تجربه در رابطه با طراحی یک نظریه.

زادگاه این نظرات از جهت دیگری اهمیت ویژه‌ای داشت. اندرسون در مورد رابطه دیالکتیکی تئوری و عمل نتیجه می‌گیرد، «نظریه‌ی مارکسیستی... تنها در رابطه‌ی مستقیم با یک جنبش انقلابی توده‌ای چارچوب متناسب خود را به دست می‌آورد. هنگامی که چنین ارتباطی عملاً غایب یا شکست‌خورده باشد، نظریه ضرورتاً کژدیده می‌شود یا در ابهام فرو می‌رود.» (اندرسون، ۱۳۹۸، ۱۰۹). به عبارتی، وجه مشخصه مارکسیسم «وحدت تئوری و عمل» می‌باشد.

پس از شکست انقلاب آلمان نسل جدیدی از نظریه‌پردازان مارکسیست شکل گرفتند. کارل گُرش، گُورگی لوکاچ، مکتب فرانکفورت، ژان پل سارتر، لویی آلتوسر... به گفته اندرسون، مارکسیسم غربی زائیده شکست بود و درست به همین خاطر می‌تواند شکست را در اشکال جدید بازسازی کند. این فقط پاسخی به شکست انقلاب آلمان نبود بلکه سرخوردگی از استالینیزم و شکل‌گیری دولت‌های سوسیالیستی نیز بود که در آنها آزادی وجود نداشت. بر خلاف گذشته این نظریه‌پردازان جدید موقعیت مهم حزبی نداشتند. حتی آنتونیو گرامشی، که در میان مارکسیست‌های غربی معروف است، تنها محسوب می‌شود و از بنیانگذاران حزب کمونیست ایتالیا بود، زمانی نظرات خود را به رشته تحریر درآورد که در زندان بسر می‌برد و مسئولیتی در حزب نداشت.

در این زمان رابطه‌ی تئوری و عمل تا حد زیادی قطع شد و مارکسیسم غربی توجه خود را معطوف به مباحث اکادمیک و فلسفی نمود. موضوعات مورد علاقه نظریه‌پردازان دیگر استراتژی و تاکتیک، مبارزه طبقاتی، سازماندهی، نحوه مبارزه سیاسی و مسائل اقتصادی نبود بلکه تمرکز بر معرفت‌شناسی، آگاهی، فرهنگ، زیبایی‌شناسی و فرهنگ روزمره قرار گرفت. با این حال در این دوره هنوز شاهد آن هستیم که روشنفکران عمومی چون ژان پل سارتر، سیمون دو بووار و برخی دیگر خود را درگیر مسائل روز می‌کنند.

با شکست جنبش ۶۸ بسیاری از روشنفکران چپ به دانشگاه‌ها، به ویژه دانشگاه‌های آمریکا پناه بردند و رابطه بین تئوری و عمل کاملاً قطع شد. مبارزه طبقاتی و اقتصادی کم و بیش جای خود را به مبارزات ضد تبعیض دادند. برای بسیاری از این نظریه‌پردازان هدف ترمیم و یا پر کردن حفره‌های زیادی که در تئوری مارکسیستی وجود داشت نبود بلکه بدور انداختن هسته مرکزی آن و یا نیرو گذاشتن بر مسائلی بود که به گفته بسیاری برای مبارزات سیاسی روزمره کارگشا نیستند.

مسئله‌ی اصلی آن است که چگونه می‌توان شکل ظهور استالینیسم یا سوسیالیسم ضد دمکراتیک نیست. مسئله‌ی اصلی آن است که چگونه می‌توان وحدت تئوری و پراتیک را در دنیای تئوریزده امروز ایجاد نمود. با این مقدمه می‌توان به موضوع اصلی بازگشت.

در ابتدای شکل‌گیری جنبش کارگری ایران رهبران این جنبش نیز بسیار متأثر از محیط تنش‌آمیز و انقلابی اطراف خود بودند. مصیبت‌ها و سرنوشت غم‌انگیز بسیاری از کارگران و زحمتکشان در ایران و روسیه، جنگ و بیماری بر تئوری و پراتیک این رهبران تأثیر مستقیم داشتند.

حیدرخان عموآغلی شخصیت مبارزی بود که اگر چه رابطه نزدیکی با کسانی چون اورجونیکیدزه، جاپاریدزه و نریمانف داشت اما برنامه و اساسنامه اجتماع‌یون عامیون او، تفاوت زیادی با برنامه سوسیال‌دمکرات‌های روسیه داشت تا جایی که سهراب یزدانی معتقد است اجتماع‌یون-عامیون ایران متأثر از گروه‌های متفاوتی چون سازمان همت-نزدیک به سوسیال‌دمکرات‌های روسیه- سوسیالیست‌های انقلابی روسیه (اس. آر) و حتی حزب کادت‌ها (برنامه ارضی) بود. اصلاحات ارضی که در برنامه مشهد اجتماع‌یون وجود داشت به هیچ وجه انقلابی نبود. آن خواهان مصادره زمین‌های سلطنتی و تقسیم آنها بین

دهقانان بود ولی طرفدار باز خرید املاک مالکین توسط دولت و تقسیم آن بین دهقانان بود. (پزدانی، ۱۳۹۱، ۱۲۰-۱۱۷) به عبارت دیگر احترام به مالکیت خصوصی مالکان برای اجتماعیون-عامیون مهم بود. زمینداری بزرگ باید خاتمه می‌یافت اما لازمه آن جبران خسارت مالکان بود. این یک برنامه ارضی کاملاً بورژوازی محسوب می‌شد. آیا آنها سعی کردند برنامه ارضی خود را متناسب با ایران و شرایطی که فعالیت حزبی مرسوم نبود، تغییر دهند؟ اجتماعیون با وجود آن که از لحاظ عددی اندک بودند اما تأثیر بسزایی در تحولات جنبش مشروطه ایران داشتند. سعی نمودند تا برنامه خود را مطابق شرایط ایران تنظیم کنند. دچار اشتباهاتی شدند اما در مجموع توانستند نقش بزرگی در تحولات مثبت سیاسی کشور بازی نمایند.

یکی دیگر از انقلابیون بزرگ ایران آوتیس سلطانزاده بود که متأسفانه در میان انقلابیون ایران مورد بی‌مهری واقع شده است. او از معروفترین نظریه‌پردازان ایرانی در زمان لنین بود. پیش از تشکیل اولین کنگره حزب کمونیست ایران از سوی بلشویک‌ها برای متشکل کردن مهاجرین ایرانی در ترکستان به آنجا فرستاده شد. به هنگام بررسی تجربه ترکستان به ایده شوراهای دهقانی رسید. برنامه ارضی حزب او متأثر از شوراهای دهقانی ترکستان بود. این ایده‌ها به کنگره دوم کمینترن داده شد و توسط لنین تکمیل گشت. شوراهای دهقانی که بعداً در انقلاب چین به طور گسترده به اجرا گذاشته شدند به یکی از اصول گذار سوسیالیستی کشورهای عقب‌افتاده بدل گشت. اما این ایده‌ها در ایران هیچ بازتابی نداشت. سلطانزاده مدت بسیار کوتاهی رهبری حزب را به عهده داشت و بلافاصله از کمیته مرکزی به دلایل اختلافات سیاسی کنار گذاشته شد. با این حال باید توجه داشت که حزب کمونیست هیچگاه نتوانست پایگاهی در میان دهقانان بیابد. حتی حزب توده نیز که برنامه بسیار معتدلی پس از سقوط رضاشاه داشت نتوانست در میان دهقانان موفقیتی کسب کند. در نتیجه ایده‌ی شوراهای دهقانی هیچگاه در ایران محک نخورد. سلطانزاده خود نیز در همان کنگره اول حزب اعلام نمود که در ایران شرایط انقلابی وجود ندارد.

روشنفکران ایرانی که یک قرن پیش در برلین جمع شدند، سید حسن تقی‌زاده نشریه کاوه، حسین ایرانشهر (کاظم‌زاده) نشریه ایرانشهر و مرتضی مشفق کاظمی نشریه نامه‌ی فرنگستان را در برلین منتشر نمودند. هر سه نشریه یاد شده متأثر از ناسیونالیسم قوی آلمان بودند، هر چند که کاوه‌ی دور دوم نشریه‌ای معتدل بود، ایرانشهر آرمان‌گرا و نامه‌ی فرنگستان تندرو. برخی از ایده‌های تنگ‌نظرانه ناسیونالیستی -در کنار ایده‌های مترقی این نشریات برای مدرن‌سازی ایران- توانستند در شرایط بسیار مساعد ایران بسرعت رشد کنند.

انقلابیون ایران در عرصه نزدیکی به کارگران موفقیت بیشتری داشتند. کارگران ایرانی در قفقاز در ابتدا معروف به اعتصاب شکن بودند و زیر بار همه شرایط خفت‌بار می‌رفتند. اما بتدریج به کمک سوسیال‌دمکرات‌های قفقازی و همت آگاهی آنها بالا رفت و متشکل شدند. بزودی برخی از آنان نقش بسیار

موتوری در جنبش انقلابی مشروطه بازی کردند و با چنگ و دندان و گاه با اسلحه و بمب به مبارزه بر علیه مخالفان مشروطه و نظامیان محمدعلی شاه پرداختند. کارگران و کارمندان پست و تلگراف سعی کردند با اعتصاب خود در عرصه‌ای کوچک به انقلاب کمک کنند.

با تشکیل شورای اتحادیه‌های کارگری به رهبری محمد دهگان و نیز انتشار روزنامه حقیقت گام بزرگی در این راه برداشته شد. موفقیت‌های جنبش کارگری موجب خشم نیروهای اقتدارطلب گشت. درست به همین خاطر رضاشاه بر علیه آنها شروع به اقدام کرد. بنا به نوشته ویلم فلور مورخ و ایران‌شناس هلندی در کتاب «اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران»، «در تابستان ۱۳۰۲/۱۹۲۳ در حین انتخابات مجلس [پنجم] رضاخان به اقدام‌های ناگهانی و غیرمنتظره علیه اتحادیه‌های کارگری دست زد. او می‌خواست که جای نخست‌وزیر را بگیرد و اتحادیه‌های کارگری را در راه حصول خواسته‌اش مانع بزرگی می‌دانست. وی به دست فرماندهان نظامی خود همه اتحادیه‌های کارگری را در سراسر کشور توقیف کرد». (محمودی- سعیدی، ۱۳۸۱، ۱۹۳).

تعطیلی اتحادیه‌ها نه ربطی به «چیگرایی» حزب کمونیست ایران داشت و نه «تندروی» روزنامه حقیقت. آن برگرفته از یک منطق ساده بود. اتحادیه‌ها موی دماغ حکومت استبدادی بودند. موفقیت روزافزون سندیکاهای کارگری می‌توانست مشکل‌ساز شود. اعتصاب معلمان در بهمن ۱۳۰۱ موجب سقوط کابینه قوام‌السلطنه شده بود، آیا کارگران متشکل در سندیکاهای کارگری به اندازه احزاب سیاسی خطرناک نبودند؟ رضا شاه به خوبی این موضوع را درک کرد. اما آیا لیبرال‌های کشور اعتراضی نمودند؟ در آن زمان رضاشاه هنوز به روشنفکران قهرمان پرست خود نیاز داشت. آیا به جز اسکندر میرزا که گاه از حقوق عادی کارگران دفاع می‌کرد، کسی صدای خود را بلند نمود؟

اما مبارزه ادامه یافت و با وجود محدودیت‌های سندیکایی، مبارزین سعی در متشکل نمودن کارگران کردند، هر چند که امروز حتی بسیاری از چیگرایان نام کسانی چون سید محمد اسماعیلی که از رهبران اعتصاب کارخانه وطن در اصفهان بود و به همین خاطر به در زندان به قتل رسید، را به یاد ندارند. سید تقی حجازی، علی شریقی، محمد آنزایی و پوررحمتی از جمله کسان دیگری بودند که در زندان‌های رضاشاه به قتل رسیدند. حال باید از کسانی چون آقای زیدآبادی پرسید: آنها چه گناهی کرده بودند به جز آن که از حقوق صنفی کارگران دفاع می‌کردند؟ آیا چیزی در «مارکسیسم» آنها وجود داشت که این کشتار را توجیه کند؟ چرا «آزادخواهان» دیگر سکوت اختیار کردند؟

نیم قرن بعد، رهبران جمهوری اسلامی دانشجویان متشکل در سازمان‌های دانشجویی را خطر بزرگی برای

خود قلمداد نمودند. از دانشگاه و نه مسجد انقلاب آغاز شد. پس از چندی مردم کوچه و بازار و بسیاری از رهبران اپوزیسیون رهبری خمینی را پذیرفتند اما در دانشگاه مقاومت ادامه داشت. حتی در دانشگاهی که احمدی‌نژاد و یارانش حضور فعال داشتند، انجمن‌های اسلامی در مقابل چپگرایان و مجاهدین در اقلیت قرار داشتند. در نتیجه رهبری انقلاب تصمیم گرفت تا قبل از آن که دیر شود دانشگاه‌ها را تحت عنوان انقلاب فرهنگی ببندد و پس از تصفیه نیروهای مخالف، نیروهای طرفدار خود را بر مسند قدرت بنشاند. بستن در دانشگاه نیز با رضایت خاطر و همکاری کسانی که بعدها در جمهوری اسلامی اصلاح‌طلب خوانده شدند، صورت گرفت.

نتیجه

چپ ایرانی در قرن گذشته در شرایط متلاطم منطقه و ایران از درون جنبش کارگری و در یک محیط انترناسیونالیستی زاده و پرورش یافت. با وجود عده قلیل خود، چپ‌ها توانستند بر تحولات سیاسی کشور تاثیر بسزایی گذارند. اگر چه جنبش کارگری ایران هرگز نتوانست به اندازه مشارکت و فداکاری خود سهمی از نتایج کسب شده ببرد. بسیاری -از جمله زیدآبادی- معتقد هستند که عدم موفقیت چپ ایرانی، نهفته در خود «مارکسیسم ایرانی» است. در طی یک قرن گذشته چپ ایرانی گاه دچار خطاهای بزرگی گشته است اما خطاهای آنها بزرگتر از رقیبانشان نبوده است تا بتوان سرکوب آن را «قابل توجیه» قلمداد نمود. هر گاه آنها توانستند در خلاف جهت جریان آب موفقیتی کسب کنند به شدیدترین وجهی سرکوب شدند. اما از این واقعیت نباید برای تسلی خود استفاده کرد. زیرا این به معنی دست کم گرفتن هوش و ذکاوت رقبا در استفاده از شرایط مناسب برای نابودی موفقیت‌های چپ است. برای چپ هیچ موفقیت بازگشت‌ناپذیری وجود ندارد. رقبا می‌توانند مسجل‌ترین پیروزی‌های تاریخی را بازنویسی کنند. ترامپ به «حقایق جایگزین» (Alternative facts) به شکل زمختی اعتراف کرد. بسیاری از روشنفکران بورژوازی، مدت‌های مدیدی است که آن را به شکل بسیار ظریفی پیش می‌برند.

در این نوشته به چند تغییر مهم در مورد پدیده مهاجرت و رهبران سیاسی خارج‌نشین پرداخته شد. تغییر شرایط، محیط جغرافیایی، روابط کشورهای غربی با ایران، جدایی تئوری و عمل، روح زمانه، تئوری‌های نامناسب شکست، رشد ناسیونالیسم و بسیاری از فاکتورهای مشابه دیگر همه به موانعی برای پیشروی چپ بدل گشته‌اند. مسلماً در کنار اینها فاکتورهای مثبت و مهمی چون آزادی عمل وجود دارد. این زمین بازی چپ ایرانی است. هدف این نوشته، نه بازگشت به عقب بلکه درک دقیق واقعیت‌های سخت امروز و در نظر گرفتن این عوامل است. بدون ایجاد یک رابطه مناسب بین تئوری و عمل، بدون تلاش برای یک تشکیلات موثر متناسب با شرایط امروز جهان، و فقط با تکرار مکرر لزوم دموکراسی، چپ راه به جایی نخواهد

پرسش مرکزی اینجا است: در گذشته مجموعه‌ای از عوامل عینی در جهت رادیکالیزه شدن بر اپوزیسیون چپ در خارج تاثیر می‌گذاشتند، امروز این عوامل در جهت دیگری عمل می‌کنند. آیا چپ به هنگام تصمیم‌گیری یا اعلام مواضع خود به این موضوع توجه دارد؟ همزیستی روشنفکران چپ در باکو با کارگرانی که برای یک لقمه نان حاضر به کار در هر شرایطی بودند، چه تاثیری بر آنها داشت؟ حتی در آن زمان طبقه کارگر بخش کوچکی از جامعه ایران را تشکیل می‌داد، در حالی که در قفقاز اکثریت مهاجران کارگر بودند، این عدم تناسب چه تاثیری بر اتخاذ استراتژی و تاکتیک درست داشت؟ امروز موضوع برعکس است، غلظت اقشار متوسط بالا در خارج تناسبی با واقعیت طبقاتی جامعه ایران ندارد. این عدم توازن چه تاثیری دارد؟ ممکن است به درستی گفته شود که اکثر طرفداران احزاب چپ در غرب را اقشار متوسط تشکیل می‌دهند، چیزی که باید به آن به طور جداگانه پرداخت، اما نباید ساختار طبقاتی جامعه ایران را با اروپا و آمریکا یکی گرفت.

از سوی دیگر، و به طور مشخص اگر اکثر نیروهای اپوزیسیون ایران نه غرب بلکه در آمریکای لاتین زندگی می‌کردند، تجربه زندگی روزمره آنها چه تاثیری بر تصمیمات سیاسی آنها می‌گذاشت؟ اگر رهبران حزب توده نه در اروپای شرقی بلکه اروپای غربی زندگی می‌کردند این جابجایی جغرافیایی چه تاثیری بر تصمیمات آنها به هنگام انقلاب می‌گذاشت؟ اینها سوالاتی بدیهی هستند و بسیاری به مشکلات ناشی از آن واقف هستند با این حال در بسیاری از موارد به دلایل طبیعی به فراموشی سپرده می‌شوند. مثلاً چرا خیزش‌های اخیر ایران در شهرهای کوچک اتفاق افتاده است؟ برخی آن را فقط به میزان فشار امنیتی در شهرهای بزرگ نسبت می‌دهند. این مسلماً بخشی از واقعیت است اما همه آن نیست. برخی که در خارج زندگی می‌کنند آنها را مشابه شورش‌های جوانان مهاجر در اطراف شهرهای بزرگ اروپایی در نظر می‌گیرند، چیزی که دقیق نیست.

بخش بزرگی از چپ مهاجر جهان وطن است، با این حال جهان وطنی آن ملغمه‌ای درهم و برهم است. در اکثر موارد از جهان‌وطنی حمایت می‌کند اما در مورد ایران اغلب ناسیونالیست است. زمانی لرد اکتون گفت «تبعید مهد ملیت است» (نک جاسکی، ۱۳۹۸). مسلماً تبعید بر ناسیونالیسم از راه دور تاثیر فراوان دارد. ناسیونالیسم کشورهای بزرگ و قدیمی چون چین، هند، ایران، یونان، ترکیه، آلمان، فرانسه، انگلیس، روسیه، ژاپن... و ایالات متحده با استثناگرایی گره خورده است. در واقع یکی از پایه‌های ناسیونالیسم هر کشوری استثناگرایی آن کشور است اما میزان آن در کشورهای متفاوت فرق می‌کند. مسلماً هر کشوری ویژگی‌های خاص خود را دارد. اما ایا برخی از بحث‌های ناسیونالیسم کنونی ایرانی با تکیه بیش از حد بر

استثناگرایی ایرانی اعم از مذهب و یا زبان، متأثر از بحث‌های استثناگرایی مثلاً آمریکایی نیست؟ ممکن است گفته شود استثناگرایی آمریکایی و آلمانی همیشه وجود داشته است، اما در گذشته یک جریان قوی-مثلاً جنبش جوانان یا صلح در نیم قرن پیش با تأکید بر همبستگی و عام‌گرایی که متفاوت از پدیده جهان‌وطنی امروز است-در جهت مخالف آن عمل می‌کرد، جریانی که متأسفانه امروز بسیار ضعیف است. لازم به تأکید مجدد است. منظور این قلم به هیچوجه ترغیب به جابجایی جغرافیایی نیست. همه مکان زندگی خود را بر اساس شرایط ویژه خود تعیین می‌کنند. این زمین بازی چپ است و باید آن را پذیرفت. بحث فقط بر سر این است که به عنوان عاملین آگاه چگونه می‌توان صحنه‌آرایی را کمی تغییر داد. به هنگام تصمیم‌گیری و اعلام موضع کمی تأمل نمود.

یکی از بلاهای چپ که در عرض یک قرن گذشته تکرار شده است، عدم توجه به میراث غنی گذشته خود برای حل مشکلات عاجل امروز است. در چه عرصه‌هایی شکست خوردیم؟ چرا رقبا پیروز شدند؟ همه این‌ها اهمیت زیادی برای ادامه مبارزه دارند. اما چپ در طول مبارزه خود چه موفقیت‌هایی کسب کرد؟ در کجا، و چه وقت پیروز شدیم؟ و چرا؟ کدام ابتکار مردمی توانست راه را برای این یا آن پیروزی بگشاید؟ نیروهای گمنامی که بدون هیچ چشمداشتی وارد صحنه مبارزه نابرابر شدند با چه امیدهایی قدم به مبارزه گذاشتند؟ چه بیم و هراس‌هایی داشتند؟ چه چیزی به آنها قدرت ادامه مبارزه را داد؟ این‌ها و پرسش‌های مشابه دیگری کمتر مورد توجه چپ قرار دارند.

بسیاری احتمالاً نمی‌دانند که حزب کمونیست ایران اولین حزب کمونیست آسیا بود. حزب کمونیست چین یک سال پس از حزب کمونیست ایران تشکیل شد. آیا این موضوع و رابطه نزدیک ایرانیان و سوسیال‌دمکرات‌های قفقاز برای ادامه فعالیت جنبش کارگری مثبت بود یا منفی؟ کنفدراسیون دانشجویان ایران توانست مجموعه بزرگی از نیروهای نامتجانس را در یک سازمان دموکراتیک جمع کند. چه چیزی از آن تجربه می‌تواند برای فعالیت‌های عملی امروز راه‌گشا باشد؟ حتی اگر به این نتیجه برسیم که آن تجربه دردی از دردهای امروز ما دوا نمی‌کند، آیا این واقعیت که چنین موفقیتی زمانی حاصل شده و بنابراین امکان تکرار آن در اشکال دیگری وجود دارد، خود راه‌گشا نیست؟ چگونه چنین تجربه‌ای می‌تواند- در کنار تجربیات مشابه دیگری که لزوماً ایرانی نیستند- به ما کمک کند؟

پرسش‌ها بسیارند. مسئله انتخاب پرسش‌های مناسب است.

- * سهراب یزدانی، ۱۳۹۱، اجتماعيون عاميون، نشر نی
- * پرواند آبراهامیان، ۱۳۷۷، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی
- * احمد زیدآبادی، ۱۳۹۸، این چپ‌های لعنتی، اخبار روز
- * ت. ا. ابراهیمف، ۱۳۶۰، پیدایش حزب کمونیست ایران، نشر گونش
- * علی مدرسی، ۱۳۷۹، ایرانی-آمریکایی‌ها، گفتگو بهار ۱۳۷۹
- * افشین متین، ۱۳۷۸، کنفدراسیون تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور ۵۷-۱۳۳۲، نشر و پژوهش شیرازه
- * رادیو فردا، ۱۳۸۹، نگاه آماری به پدیده مهاجرت در ایران
- * جلیل محمودی و ناصر سعیدی، ۱۳۸۱، شوق یک خیز بلند، نشر قطره
- * تورج اتابکی، ۱۳۹۰، دولت و فرودستان، انتشارات ققنوس
- * تورج اتابکی، ۱۳۸۷، ایران و جنگ جهانی اول، انتشارات ققنوس
- * حلاج‌زاده، ۱۳۹۶، ایرانیان خارج از کشور ۲۵ هزار میلیارد دلار سرمایه دارند، خبرگزاری مهر، ۴ مرداد ۱۳۹۶
- * اکو ایران، ۱۴۰۰، ثروت ایرانیان خارج‌نشین، ۲ مهر ۱۴۰۰
- * رحیم رئیس‌نیا-سعادت پیرا، ۱۳۷۵، فرقه دموکرات آذربایجان، فیدیبو
- * پری اندرسون، ۱۳۹۸، ملاحظاتی در باره مارکسیسم غربی، نشر چشمه
- * رضا جاسکی، ۱۳۹۹، در پناه گذشته‌ی موهوم، نقد اقتصاد سیاسی
- * رضا جاسکی، ۱۳۹۸، ناسیونالیسم از راه دور، اخبار روز

* Stephanie Cronin, 2021, Social histories of Iran, Cambridge university press

* Stephanie Cronin, 2012, Empires and revolutions since 1800, Routledge

* Stephanie Cronin, 2004, Reformers and revolutionaries in modern Iran, Routledge